فصل‌نامه علمی پژوهشنامه تاریخ اسلام
سـال دوازدهم، شماره چهل‌وهشتم، زمستان ۱۴۰۱
مقاله پژوهشی، صفحات ۶۷-۹۰

نقابت سادات در دوره ایلخانان

رحیم کاویانی[۱]
علیرضا کریمی[۲]

چکیده

برخی اقشار اجتماعی جامعه ایران در دوره ایلخانان مغول دچـار تغییـر و تحـول شـدند. سادات یکی از این اقشار بودند که در دوره ایلخانان بر ارزش و اعتبار آنها افـزوده شـد. ایلخانان، سادات را به لحاظ اجتماعی اشراف جامعه ایران دانسـته و بـرای آنهـا احتـرام ویژه‌ای قایل بودند. سادات غالباً شیعه بوده و این امـر بیشـتر موجـب تقـرب آنهـا نـزد مغولان می‌شد چرا که شیعیان بیش از سنیان مورد اعتماد مغولان بودند. انتساب برخـی کرامات به سادات اعتبار آنها را نزد مغولان دو چندان کرده بود. در ایـن مقالـه بـه ایـن پرسش پرداخته می‌شود که سادات در دوره ایلخانان از چه امتیـازات ویـژه‌ای برخـوردار بودند؟ پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق توصیفی ـ تحلیلی و شـیوه جمـع‌آوری داده‌های کتابخانه‌ای از منابع دست اول تاریخی به بررسی وضـع اجتمـاعی، اقتصـادی، سیاسی و مدیریتی سادات در دوره ایلخانان مغول می‌پردازد. یافته‌هـای پـژوهش نشـان می‌دهد که سادات معاف از مالیات بودند. آنها بـا حمایـت حاکمـان ایلخـانی بـه برخـی مناصب مهم مدیریتی دست یافته و غالبـاً متـولی و برخـوردار از منـافع اوقـاف بودنـد. ایلخانان پس از پذیرش اسلام کوشیدند تا با وصلت با سادات ضمن اینکه ابراز پایبندی به اسلام، خود را میراث‌دار بر حق حکومت بر مسلمین جلوه دهند.

کلیدواژه‌ها: ایلخانان، سادات، مغولان، نقابت.

۱. استادیارگروه آموزش معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران (نویسنده مسئول). r.kaviani@cfu.ac.i
۲. دانشیارگروه تاریخ دانشگاه تبریز. ali_karimi@tabrizu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۰۱/۰۹/۰۳ تاریخ پذیرش: ۰۱/۱۲/۰۳

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

The Sādāt' Niqābat in the Ilkhanate Period

Rahim Kaviani[1]
Alireza Karimi[2]

Abstract

Some social strata in Iranian society underwent changes and transformations during the Ilkhanate period of the Mongols. The Sādāt were one of these strata whose value and prestige increased during the Ilkhanate era. The Ilkhans considered the Sādāt as the social elite of the Iranian society and held them in special respect. Sādāt were predominantly Shia, which further endeared them to the Mongols because the Shiites were more trusted by the Mongols than the Sunnis. The attribution of certain miracles to the Sādāt doubled their credibility among the Mongols. This article addresses the question of what special privileges the Sādāt enjoyed during the Ilkhanate period. The present study, using a descriptive-analytical research method and library data collection approach from primary historical sources, examines the social, economic, political, and managerial status of the Sādāt t during the Ilkhanate period of the Mongols. The findings indicated that the Sādāt were exempt from taxes. With the support of the Ilkhanid rulers, they attained important managerial positions and often held responsibilities and benefits related to endowments. After embracing Islam, the Ilkhans sought to get married with the Sādāt, demonstrating their commitment to Islam and portraying themselves as the rightful inheritors of governing authority over Muslims.

Keywords: Mongols, Ilkhanate, Sādāt, Niqābat.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Education, Farhangian University, Tehran, Iran (Corresponding Author). r.kaviani@cfu.ac.ir
2. Associate Professor, Department of History, Tabriz University, Tabriz, Iran. ali_karimi@tabrizu.ac.ir

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

درآمد

پیش از بعثت پیامبر ﷺ احترام به بعضی خاندان‌ها در بین اعراب امری معمول بود. اجداد رسول خدا مانند قصی، هاشم و عبدالمطلب همواره نزد اعراب به‌ویژه قریش مورد احترام بودند چرا که ایشان در سعادت و سرنوشت قریش نقش مهمی داشتند. به همین دلیل همه اعضای این خاندان و از جمله پیامبر ﷺ قبل از بعثت مورد احترام بودند. به دنبال بعثت پیامبر ﷺ، آن دسته از خویشاوندان رسول الله که اسلام پذیرفتند و یا لااقل به خصومت و دشمنی با ایشان بر نخاستند کماکان در نزد وی و سایر مسلمین مورد احترام بودند. در سیره پیامبر ﷺ صحنه‌های فراوانی از اعزاز و اکرام ایشان نسبت به خویشان و به‌ویژه حضرت علی، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام دیده می‌شود. با رحلت رسول خدا و بحث درباره جانشینی او در سقیفه، دنیای اسلام وارد دوره جدیدی شد. از آن زمان به بعد، مسئله قرابت و خویشاوندی با پیامبر ﷺ معیار تشخیص حق و باطل شد و در نهایت، قریش با استناد به همین موضوع و نقل روایتی از رسول خدا خلافت را به دست آورد. شیوخ قریش به بهانه قرابت توانستند انصار را از خلافت دور کنند. اما وقتی برخی موضوع قرابت بیشتر علی علیه‌السلام با پیامبر ﷺ را پیش کشیدند آنها دست به جعل روایتی دیگر زده و شواهد فراوانی چون واقعه غدیر را نادیده گرفته و به حکومت خود ادامه دادند. گذر زمان باعث فراموشی موضوع قرابت نشد، تا اینکه داعیان عباسی با تکیه بر همین اصل، قیامی بزرگ را برنامه‌ریزی کرده و موفق به سرنگونی دودمان بنی‌امیه شدند. وقتی حکومت بنی‌عباس آغاز شد، بسیاری امیدوار بودند که با ظهور نسل عموی پیامبر ﷺ، عدالت نبوی برقرار شده و دوران تحقیر و ظلم به پایان برسد. اما مدتی بعد مردم دیدند که امیدهایشان به واقعیت تبدیل نمی‌شود. اگرچه از عباسیان ناامید شدند، اما به امید افراد دیگری از خانواده رسول خدا، به خصوص فرزندان علی علیه‌السلام ماندند. از این‌رو نوادگان علی علیه‌السلام پیوسته مورد احترام مسلمین بودند. در زمان خلفای سه‌گانه، علی علیه‌السلام و در زمان خلفای اموی و عباسی فرزندان و نوادگان ایشان موجب

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

تهدید حاکمان و امید مردم بودند. این دو نوع نگرش، موجب برجسته و شناخته شدن آنها شد. در واقع تهدید و یا توجه خلفا نسبت به سادات و موقعیت آنها ناشی از علاقه و ارادت مسلمین به نسل پیامبر ﷺ بود. این مهم موجب شد تا حکومت‌ها برای کسب مشروعیت بیشتر و یا رفع خطر از خود در مقابل سادات بی‌تفاوت نباشند.

در این نوشتار سعی می‌شود که بر اساس شواهد و اسناد تاریخی به جایگاه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدیریتی سادات بعد از سقوط خلافت به دست مغولان و اشغال سرزمین‌های اسلامی توسط قومی کافر پرداخته شود. تصور غالب این بود که بعد از حمله مغول، سادات منزلت پیشین خود را از دست بدهند، اما از همان روزهای نخستین، مغولان متوجه جایگاه مهم سادات نزد مردم شده، لذا سیاستی متفاوت را نسبت به آنها در پیش گرفتند. بی‌تردید این توجه به سادات دلایل فراوانی داشت که بعضاً به لحاظ ماهیت با آنچه که در گذشته مطرح بود، متفاوت است.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشی با محوریت بررسی وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدیریتی سادات در دوره ایلخانان مغول انجام نشده‌است. بحرانی پور و حاجی آبادی (۱۳۹۷ش) به بررسی «رابطه سادات و حاکمیت مبانی و معیارهای نفوذ سیاسی و اقتدار سادات در حکومت ایلخانان مغول» پرداخته‌اند. در این تحقیق نقش و جایگاه تاریخی سادات در دوره مغول و ایلخانی با انطباقی نسبی با نظریه منزلت، بررسی شده‌است. عباسی (۱۳۸۱ش) وضع «سادات در ایران دوره مغول» را بررسی کرده است. در مقاله حاضر تلاش می‌شود موضوع نقابت سادات در دوره ایلخانان مغول از جهات مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدیریتی مورد بررسی قرار گیرد.

سرآغاز سیادت

در زبان عربی کلمه سید به معنی «آقا» است. اعراب بزرگ طایفه، رجال مطرح و بزرگ را سید می‌خوانند. سیادت پیشینه‌ای بسیار کهن دارد. در اصطلاح سید کسی از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

خویشان پیامبر ﷺ است. در صدر اسلام فرزندان هاشم از اجداد رسول الله سید شناخته می‌شدند. برای تمایز بین آنها، سادات را به دو دسته تقسیم کردند: یکی سادات طالبیه که از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام و دیگری سادات عباسیه که از فرزندان عباس عموی پیامبر ﷺ هستند.

سادات و اجتماع

شهرت سادات به زهد و تقوا بر اعتبار آنها نزد مردم می‌افزود. از نظر مردم آنها مقرب درگاه خداوند و مستجاب الدعوه هستند. به نوشته حمدالله مستوفی (۷۹۸)، «شریف ترین قبایل جهان ساداتند؛ سادات قزوین به زهد و ورع و علم و ادب و قطع طمع متحلی‌اند و درویش و توانگر ایشان از طمع به دیگران محترز باشند و رسم سوال در ایشان نیست و از کسب خود خورند و سادات بزرگ مستجاب الدعوه در ایشان بوده‌اند».

درآمدن برخی سادات به کسوت متصوفه باعث نفوذ بیشتر اجتماعی آنها شد؛ چراکه از ابتدای یورش مغولان، تصوف بیش از بیش با استقبال عمومی مردم مواجه شده بود. ورود برخی سادات به کسوت صوفیان جایگاه ویژه‌ای بدان‌ها بخشید. آنها در بین متصوفه ممتاز شدند به گونه‌ای که در نقاطی خانقاه‌هایی ویژه سادات احداث شد (افلاکی، ۹۱۳/۲). سادات نه تنها در بین متصوفه دارای خانقاه ویژه‌ای بودند بلکه در برخی شهرها محلات جداگانه‌ای داشتند (میرخواند، ۱۰٤۸). اعتبار بسیار بالای سادات صوفی در جامعه باعث شد تا از یک طرف اقبال فراوانی از سوی سادات برای ورود به این تشکیلات اجتماعی صورت گیرد و از طرف دیگر موجب شد تا برخی از صوفیان با جعل شجره‌نامه‌هایی خود را منتسب به سادات کنند. ظاهراً در آن روزگار به‌رغم وجود دستگاه رسمی به نام نقابت که یکی از وظایفش بررسی ادعای افراد نسبت به سیادت بود، منتسب شدن به سادات کار بسیار مشکلی نبوده‌است. داستانی در مورد ادعای سیادت علاء الدوله سمنانی نقل شده که مؤید این ادعا است: «چون مرا [اسیر]

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

به بغداد آوردند از آن کس که مرا داشت بگریختم و لشکر از بغداد برفت و در آن وقت حاکم بغداد، علاء الدین صاحب دیوان بود. آن میر، کس به بغداد باز فرستاد. مرا طلب داشتند ناگاه بگرفتند و آن شب در زندان کردند. یکی در آمد شمعی در دست مرا گفت: بیرون آی بیرون آمدم با ایشان می‌رفتم تا به خانه علاء الدین صاحب دیوان چون در آمدم بر پای خواست و اعزاز کرد و گفت مرحبا یابن رسول الله. گفتم ما انا ابن رسول الله و ما انا سید. گفت عجب تو را هیچ نسبت نیست به سادات. گفتم نه. گفت در زندان به غیر از تو کسی بود گفتم نی. گفت در خواب دیدم امشب رسول را که مرا گفت تو خفته و یکی از فرزندان من در زندان...» (سجستانی، ۲۵-۲۶).

سادات بعضاً از طریق تحصیل علوم دینی بر وجاهت و اعتبار خود می‌افزودند. بسیاری از سادات شاگردی اساتید علم دین را پذیرفتند و توانستند به مدارج بالای علمی برسند. بی‌تردید علمایی که از سادات بودند از منزلت بیشتری نزد شیعیان برخوردار بودند و کرامات فراوانی را به بعضی از آنها نسبت می‌دادند.

سادات و اقتصاد

از آنجا که در اسلام بخشی از خمس به مصرف سادات می‌رسد از زمان عباسیان اسامی سادات در دیوان نقابت ثبت بود. آنها پیوسته مقرری دریافت می‌کردند. در زمان ایلخانان و به‌ویژه غازان خان با احیای سازمان نقابت، مجدداً مقرری آنها برقرار شد. این مقرری از طریق مدیریت نقیب النقبا بین آنها تقسیم می‌شد و تا زمان جلایریان ادامه داشت (نخجوانی، ۱/بخش۱، ۱۷-۲۲). البته ابن بطوطه (۲۶۱/۱) می‌نویسد که عده‌ای از سادات مستمری می‌گرفتند و عده‌ای دیگر از این موهبت محروم بودند. اما مشخص نیست که این محرومیتِ برخی از سادات در همه جای ایران بوده یا فقط در نقطه‌ای این‌گونه بوده‌است. با توجه به آنچه همدانی (*مکاتبات رشیدی*، ۱۸-۱۹) نوشته، فهمیده می‌شود که سادات فقیر هم وجود داشته‌اند. او داستان سید افضل الدین از اهالی کاشان را می‌نویسد که از عهده مخارج اهل و عیال خود برنمی‌آید و ناچار به دیوان روی می-

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

آورد. سادات دارای شغل‌های مختلفی بودند (حمدالله مستوفی، ۷۹۷–۷۹۸). سادات در اغلب مشاغل شهری و روستایی حضور داشتند و از آنجا که آنها از زمان منگوقاآن از پرداخت مالیات معاف شده بودند، از وضعیت مالی نسبتاً بهتری برخوردار بودند (همدانی، *جامع التواریخ*، ۸٤٤/۲). برخی از سادات به‌خصوص نقبا معمولاً متولی امور وقفیات بودند و به این جهت یک دهم از کل درآمد و محصولات املاک وقفی را برای خود برمی‌داشتند (نخجوانی، ۲۰۷/۲). بنابراین سادات غالباً به واسطه عواملی چون معافیت مالیاتی، تولیت اوقاف، برخورداری از خمس و مقرری سازمان نقابت از رفاه نسبتاً بیشتری برخوردار بودند.

سادات و سیاست

با توجه به اینکه سادات نوادگان پیامبر ﷺ محسوب می‌شدند، بسیاری از مسلمین حکومت را حق آنها دانسته و به‌ویژه از سده دوم هجری تلاش گسترده‌ای کردند تا آنها جایگزین بنی‌امیه شوند. این تلاش سرانجام به نتیجه رسید و عباسیان خلافت را از آن خود کردند. در دوره عباسیان توجه به سادات و تقویت آنها از طریق تأسیس دیوان نقابت افزایش یافت. بعد از سقوط عباسیان نه تنها خدشه‌ای بر اعتبار سادات وارد نشد، بلکه اعتبار آنها افزایش یافت. حکومت مغول در ایران به دلایل مختلف توجه ویژه‌ای به آنها کرد و سادات همچون گذشته از فرصت‌های جدید برخوردار شدند.

سادات در شهرها به‌مثابه نمایندگان حکومت محسوب می‌شدند و نام آنها در صدر مخاطبان دیوان و برتر از قضات ذکر می‌شد (نخجوانی، ۱/ بخش۱، ۱٤۰، ۱٤٥). اعتبار فراوان سادات نزد مردم موجب می‌شد تا رجال سیاسی بکوشند از طریق وصلت با سادات بر نفوذ خود بیفزایند. چنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر اولجایتو برای فرزندش غیاث الدین همسری از سادات معتبر برگزید. ایلخان مغول همواره عده‌ای از سادات را در اردوهای خود همراه داشت و آنها حتی دارای یورت مستقلی بودند (همان، ٦۳). وزرای سلاطین نیز در احترام به سادات تلاش می‌کردند. چنانکه سید

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

حسین ترمذی وقتی وارد قونیه شد، وزیر شمس الدین اعظم حسینی، حاکم قونیه و وزیر سلطان غیاث الدین کیخسرو مرید او شدند و حتی وزیر روزی از او درخواست کرد تا جهت تبرک و تیمن لباس وی را بپوشد (افلاکی، ۵۷/۱ – ۵۸).

سادات در امور سیاسی دخالت می‌کردند، شفیع مغضوبان می‌شدند و عفو آنها را از عوامل حکومت درخواست می‌کردند. گاهی نیز آنها اقدام به شورش و قیام علیه حکومت می‌کردند. سادات در بین مردم از اعتبار و احترام فراوانی برخوردار بودند. به همین جهت در مواقعی که مردم از ناحیه عوامل حکومت تحت ظلم واقع می‌شدند، به سادات متوسل می‌شدند. سادات نیز غالباً با میانجیگری بین مردم و عوامل حکومت تلاش می‌کردند تا شرایط را به نفع مردم تغییر دهند. خواسته سادات معمولاً از سوی حکام اجابت می‌شد و این بر محبوبیت سادات در جامعه می‌افزود. گاهی سادات در اعتراض به رفتار برخی عوامل جفاکار حکومت به بالاترین مقام حکومتی نامه نگاشته و از او کمک می‌خواستند. در فقره‌ای سیدی نامه‌ای اعتراضی به وزیر نوشت: «جمعی که پیش از این خر سواری نمی‌دانستند اکنون بر بادپایان رومی سواری می‌کنند و بر اسبان تازی چوگان بازی» (نخجوانی، ۱/بخش۲، ٤٤٩–٤٥٠). سادات ابزارهای فراوانی در اختیار داشتند تا در صورت عدم اجابت خواسته آنها از سوی حاکم بر او فشار آورند. یکی از ابزارها، قیام علیه حاکم بود. برای مثال در سال ٦٦٣ سیدی شیرازی به نام سید شرف الدین ابراهیم قیام کرد. قیام او بالا گرفت. بسیاری به گرد او جمع شدند؛ چرا که به ایشان اعتقاد ویژه‌ای داشته و برای او کراماتی قائل بودند. نقل کراماتش باعث اقبال بیشتر مردم و ترس مخالفانش از وی می‌شد (میرخواند، ۲۵۲؛ شیرازی، ۱۱۱–۱۱٤).

سادات در برخی از نقاط رسماً از سوی حکومت دارای مناصب قضائی می‌شدند و از این طریق به اجرای عدالت در جامعه می‌پرداختند. برخی از آنها دارای منصب رسمی نقابت بودند و مواجب این منصب را از حکومت دریافت می‌کردند (شیرازی، ١٦٣). سادات متعددی توانستند در کسوت علمای شیعه به دستگاه حکومتی راه یافته و در برخی مدیریت‌های سیاسی صاحب موقعیت شوند و یا دست کم در راهنمائی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

سلاطین و عوامل حکومتی مؤثر باشند. یکی از علمای طراز اول که منصب رسمی نقابت را از هلاکو خان مغول دریافت کرد، سید بن طاوس بود. به جرات می‌توان گفت عمل سیاسی این عالم برجسته زمینه‌ساز ورود علمای دیگر به عرصه سیاسی شد. ایشان در توجیه عمل سیاسی خود می‌گوید که رسول اکرم فتح بغداد را پیش‌بینی کرده بود. این واقعه یکی از نشانه‌های اعجاز ایشان است (ابن طاووس، *اقبال*، ٥٨٦). ایشان همچنین روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت زمان گشایش و نجات امّت را هم‌زمان با اضمحلال عباسیان دانسته و وعده داده که در آن زمان یکی از سادات علوی برای اقامه عدل و داد قیام خواهد کرد (همان، ٥٩٨-٦٠٠). او به همین دلیل در حضور هلاکو حاکمیت حاکم عادل کافر را بر حاکم ظالم مسلمان مرجح دانسته بود. بی‌تردید وی راه ورود علمای سادات به دربار را گشود؛ علمایی چون علامه حلی که بر حکومت تأثیر اساسی گذاشتند.

نقابت

سادات به مرور زمان از یک تشکیلات مدیریتی در حوزه‌های سیاسی – اجتماعی برخوردار شدند. این سازمان به نقابت معروف شد. نقابت و نقیب از ریشه «نقب» به معنای شکافتن، سوراخ کردن، راه گشودن، کاویدن و جست‌وجو کردن است (خالقی، ٢٥). در اصطلاح، تعریف‌ها و معانی متعددی برای این واژه‌ها وجود دارد. در یک تعریف، نقیب و نقبا به عنوان رئیس و رؤسای شیعیان در سازمان روحانی-اداری کشور بیان شده‌است (بیانی، ٦٤٥/٢). در تعریف دیگر، نقیب به معنای سالار و رئیس تعریف شده‌است (همدانی، *مکاتبات رشیدی*، ٣٥١/١). در این مفهوم، هر قوم و طبقه نقیبی داشت. سادات هر منطقه نیز یک نقیب داشتند که با احوال آنها آشنا بود و مقام ریاست و سروری را بر عهده داشت. نقبا نیز سالاری به نام «نقیب النقبا» داشتند که گاهی با نام‌های دیگری مانند سیدالسادات (ابن بزاز، ٣٢٣)، جناب نقابت پناه (نخجوانی، ١/بخش١، ١٤-١٩) و سیدالنقبا (ابن بزاز، ١٣٧٦، ١١٢٢) نیز شناخته می‌شدند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

نقابت به عنوان یک مقام و منصب دیوانی برای اولین بار در زمان خلافت مستعین عباسی (۲۴۸-۲۵۲) تأسیس شد. این تصمیم به دستور خلیفه عباسی اتخاذ شد. بنابر گفته‌ها، دلیل این دستور، حفظ و تأمین حرمت سادات بود. در آن زمان، ترکان که بسیاری از مناصب دیوانی و کشوری را در دست داشتند، به دلیل غرور زیاد، به سادات احترام نمی‌گذاشتند و سادات نیز برای دفاع از حقوق خود توهین و تحقیر ترکان را تحمل می‌کردند. بنابراین، خلیفه مستعین عباسی به پیشنهاد ابوعبدالله حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام، او را به عنوان نقیب منصوب کرد. وی مقرر کرد که از آن پس تمام سادات برای استیفای هر نوع حقی از حقوق دیوانی و غیره، تنها به ایشان مراجعه کنند (طبری، ۱۵۰/۹). تأسیس این دیوان شاید از آن روی بود که سادات علوی رقبای سیاسی خاندان عباسی بوده و خلافت عباسی پیوسته از ناحیه آنها در خطر بود. مستعین با تأسیس این دیوان به نوعی علویان را در امر حکومت مشارکت داد تا از این طریق برای حکومت خود مشروعیت بیشتری کسب کند و تا حدودی نیز علویان را خرسند کند. برای درستی این ادعا می‌توان به شورش ابوالحسن یحیی عموی نقیب در شهر کوفه علیه خلیفه عباسی اشاره کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۵۰۷). اگرچه این شورش به شدت سرکوب و رهبر آن نیز کشته شد، اما این شورش یک تهدید جدی برای خلافت عباسی به حساب می‌آمد. این دیوان در ادوار بعد نیز به حیات خود ادامه داد و حتی بعد از سقوط عباسیان در ٦٥٦ رؤسای آن همچنان به عنوان نقیب و نقیب النقبا از سوی حاکمان و سلاطین وقت منسوب شده و مورد اعتبار و احترام آنها بودند.

در کتاب ماوردی (٩٦)، هدف اصلی این دیوان، حفظ و حمایت از حریم سادات ذکر شده‌است. وظیفه نقیب در این دیوان، جلوگیری از تسلط غیرسادات بر سادات بود. نقیب مسئول سادات منطقه خود بود و موظف بود تا مشکلات مالی، سیاسی، اجتماعی و قضایی آنها را رفع کند. اولین وظیفه او، حفظ و حمایت از جامعه سادات بود تا هیچ کس به طور نادرست خود را جزو این جامعه قلمداد نکند. برای انجام این کار، نقیب

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

باید در امور رجال و سلسله نسب سادات مسلط می‌بود. همچنین از وظایف وی اداره دارالسیاده بود (نخجوانی، ۱/بخش۱، ۲۰٤–۲۰۵). با توجه به اینکه نقبا به دلیل داشتن شغل نقابت از وضعیت مناسب اقتصادی برخوردار می‌شدند، این شغل بسیار وسوسه انگیز بود. در حقیقت، صاحبان این شغل غالباً متولی اوقاف بودند و عشر درآمد اوقاف نیز به آنها می‌رسید (همان، ۲۰۷).

ساختار و جایگاه نقابت در دوره ایلخانان

با حمله چنگیز در سال ٦١٦، اوضاع ایران کاملاً به هم ریخت. همه افراد و دیوان‌ها برای مدتی اعتبار و امنیت خود را از دست دادند. از این‌رو همه از شریف و وضیع ممکن بود طعمه تیغ مغول‌ها شوند. این روند با شدت و ضعف تا زمان منگوقاآن ادامه داشت. با این حال قبل از حکومت منگوقاآن، مغولان در زمان فتوحات، منزلت سادات و در رأس آنها نقبای سادات را کم و بیش در نظر می‌گرفتند. برای مثال، در بخارا با وجود اینکه بیشتر مردم قتل عام شدند، سادات و نقبای آنها از مرگ نجات پیدا کردند (خواندمیر، ۲۸/۳). در زمان منگوقاآن نیز بنا به میل ایشان امرا و فرمانده‌هان مغول در برخورد با سادات و نقبای ایشان رفاه حال ایشان را مدّ نظر داشتند (جوینی، ۲۰۰/۱). منگو همچنین سادات را از پرداخت مالیات معاف کرده بود (همدانی، *جامع التواریخ*، ۸٤٤/۲).

هلاکو نیز از همان بدو ورود به ایران موضعی ملایم و دوستانه نسبت به شیعیان امامی اتخاذ کرد. با توجه به احترام و اعتبار بالای سادات نزد شیعیان، نظر هلاکو نیز نسبت به سادات مساعد شد. بعد از فتح بغداد، هلاکو منصب نقابت را به علی بن طاووس سپرد. او یکی از علمای بزرگ و مشهور شیعه در زمان خود بود و پذیرش این منصب توسط او، اهمیت و توجه مغولان به سادات را نشان می‌دهد. در زمان مستنصر عباسی، بارها از او درخواست شده بود تا مقام نقابت را بپذیرد، اما او نپذیرفت. در حالی که او درخواست هلاکو برای پذیرش این منصب را پذیرفت (ابن طاووس، *کشف*

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

الحجه، ۲۳۳ -۲۳٤).

هلاکو برای تعیین نقبا در مناطق مختلف، به طور مستقیم حکم‌های مربوطه را صادر می‌کرد. به عنوان مثال، او عالم و سیدی دیگر به نام محمد بن سید عزالدین را به عنوان نقیب فراتیه (جزیره) منصوب کرد (مدرسی تبریزی، ۱۸۷/۵). نقبای دیگری نیز توسط هلاکو برای نقابت در مناطق مختلف منصوب شدند. با توجه به اینکه هلاکو و جانشینانش (به‌جز احمد تکودار) همگی کافر بودند، این انتصاب و پذیرش احکام آنها از سوی نقبا پرسش‌برانگیز بود که آیا این پذیرش می‌توانسته حجت شرعی داشته باشد؟ درباره سیدبن طاووس که منصب نقابت را از هلاکو دریافت کرد، ابن طقطقی (۱۹) می‌نویسد که پس از تصرف بغداد توسط هلاکو، او از علمای شیعه درخواست کرد که به مستنصریه بیایند. سپس از آنها سؤال شد که آیا حاکم کافر عادل برتر است یا حاکم مسلمان ظالم؟ در ابتدا، علما سکوت کردند، اما سپس رضی الدین علی بن طاووس سکوت را شکست و اظهار داشت که حاکم کافر عادل بر حاکم مسلمان ظالم برتر است. سایر علما نیز پس از او به همین نظر پیوستند. به نظر می‌رسد حضور شیعیان در دربار ایلخانان غیر مسلمان مبتنی‌بر این فتوا بوده‌است (ترکمنی آذر، ۲۵۷). یکی از دلایلی که برای این فتوا بیان شده قاعده تقیه است (کریمی و اصفهانیان، ۱۰۵–۱۰٦). یکی از دلایل مهم صدور این فتوا، نظر قدیمی و معمول در ادبیات مذهبی شیعه بود. شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی علم الهدا و دیگران، ورود علمای دین به دستگاه سلطان جائر را نه تنها بی‌اشکال، بلکه در شرایطی توصیه کرده‌اند. آنها اعتقاد داشتند که داشتن این مناصب در دستگاه جور، در واقع ولایت نه از سوی حاکم جائر، بلکه از سوی امام عصر علیه‌السلام است (همان).

در نظر ایلخان بی‌شک ایرانیانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و عطاملک جوینی نقش مؤثری در افزایش اعتبار و منزلت سادات داشتند. در بخشی از دوره هلاکو، حکومت بغداد به عطاملک جوینی واگذار شد. در آن زمان سادات در بغداد چنان منزلتی یافته بودند که دستخط آنها از اعتبار و وجاهت قانونی برخوردار بود (شیرازی،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

۵۹/۱–۶۰). بسیاری از سادات در آن دوره از دیوان، مقرری دریافت می‌کردند و مسئولیت توزیع مقرری بین آنها با نقیب النقبا بود (نخجوانی، ۱/بخش۱، ۱۷–۲۲). بی‌تردید وجوه معتنابهی که توسط نقیب النقبا بین سادات توزیع می‌شد، وسوسه انگیز بود. این عامل خود یکی از دلایل تحقق انسجام و اتحاد بین سادات و نقیب النقبا بود که موجب قدرت هرچه بیشتر آنها می‌شد.

همه ایلخانان کم و بیش متوجه اهمیت جایگاه و منزلت سادات نزد مسلمین بودند و لذا در انتصاب افراد مناسب بر منصب نقابت سادات کوتاهی نمی‌کردند. در زمان اباقا نیز سادات مورد توجه قرار گرفتند و از حقوق آنها دفاع شد. حتی چنانچه پیشتر حقی از سیدی تضییع شده بود، اباقا حکم به احقاق آن داد (شیرازی، ۲۳۰/۱). او در انتصاب افراد مناسب برای منصب نقابت بی‌تفاوت نبود. به عنوان مثال، در سال ۶۷۲، نجم الدین علی بن موسوی را به عنوان نقیب در سامرا منصوب کرد (عزاوی، ۲۸۲/۱).

پس از فوت اباقا و پیش از آغاز حکومت غازان خان، چند ایلخان به قدرت رسیدند که دوره سیاسی کوتاهی داشتند. با وجود اینکه در میان آنها ارغون، گیخاتو و بایدو مسلمان نبودند، با این حال آنها نیز به حمایت از سادات و نقبا پرداختند (شیرازی، ۲۳۱/۱، ۲۴۷–۲۴۸).

ایلخانان در حفظ حرمت و احترام به نقبا و تقویت جایگاه آنها تلاش می‌کردند. برای مثال، غازان خان پس از اسلام‌پذیری، به سادات توجه ویژه‌ای داشت «و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیادت شد و همواره جهت سبیل الحاج مددها می‌فرماید و مزار خاندان را زیارت کند و نذرها پذیرد و فرستد و سادات را عزیز و محترم دارد و صدقات و ادرارات در حق ایشان فرماید.... فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالهما دارالسیاده سازند....» (همدانی، *جامع التواریخ*، ۱۵۳۸/۲). مقام نقیب در نظر غازان خان تا حدی بود که او در برخی موارد فرمان‌های نقابت را به دست خود تسلیم نقیب می‌کرد. به عنوان مثال، سید طاهر، نقیب مشهد، فرمان نقابت خود را از دست غازان خان دریافت کرده بود (شوشتری،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

.(١٦٥/١

اولجایتو نیز توجه ویژه‌ای به سادات و نقبا داشت. وقتی که نقیب مشهد، سید بدرالدین ساروی، با او دیداری داشت، اولجایتو با دست خود کاسه آش را نگه داشت تا نقیب بخورد (فصیحی خوافی، ١٧). در دوره ابوسعید نیز، نقبا از احترام و اعتبار زیادی برخوردار بودند. ابن بطوطه (١٦٦-١٦٧) می‌نویسد که هنگامی که سلطان ابوسعید سفر می‌کرد، حاجیان و نقیبان جلوتر از او حرکت می‌کردند. ابوسعید برای نقبا احترام فراوان قائل بود و آنها نیز می‌کوشیدند تا او را در مقابل دشمنانش یاری دهند. چنین مصداقی را می‌توان در مورد امیر بدرالدین نقیب مشهد بیان داشت (سمرقندی، ٧٩-٨٠؛ طهرانی، ٤٨٩).

ساختار دیوان نقابت

نقابت به عنوان دستگاهی رسمی در دیوانسالاری، قرن‌ها قبل از حمله مغول دایر شده بود. پس از حمله مغول به ایران این دستگاه دوباره آغاز به کار کرد. به نظر می‌رسد ساختار مدیریتی این دستگاه از یک نظام هرمی تبعیت می‌کرد. ابن عنبه (٢٧٠-٢٧١) درباره اولجایتو ایلخان مسلمان می‌نویسد که او سید تاج الدین آوجی را به عنوان نقیب کل کشور منصوب کرد. به نظر می‌رسد برای هر منطقه، نقیب النقبایی مشخص می‌شد و او نیز نقیب هر شهر را مشخص می‌کرد. هر نقیب هم نایبانی مشهور به نایب النقبا داشت. ابن فوطی (*مجمع الآداب*، ١٩٧/٤) درباره نایبی به نام علی بن سعد الشرف بن حسین بن علی بن طاووس گفتگویی را در میان می‌آورد که در سال ٧٠٤ همراه با نقیب خود، طاهر رضی الدین علی بن طاووس، در اردوی اولجایتو حاضر بودند.

وظایف نقبا

نقبا وظایف متعددی داشتند. در درجه نخست آنها مکلف به تأیید یا رد ادعاهای نَسَبی افراد نسبت به سیادتشان بودند (نخجوانی، ١/ بخش١، ٢٠٤-٢٠٥). بدون شک، تنها ساداتی که از حافظه نسب‌شناسی قوی برخوردار بودند، قادر به داشتن مقام نقابت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

می‌شدند. بنابراین، نسب‌نامه افراد باید توسط نقیب تأیید می‌شد. در صورتی که یک سید نسب‌نامه نداشت یا آن را به هر دلیلی از دست داده بود و نیاز به داشتن یک نسب‌نامه مستقل داشت، نقبا این کار را انجام می‌دادند. در سال ۷۱٦، ابن فوطی با یک فرد به نام فخرالدین ابوعبدالله حسین بن شجاع الدین ابی طالب بن محمد بن ابی حرب حسنی راوندی مواجه شد که نسب‌نامه‌ای به خط نقبای کاشان در اختیار داشت (ابن فوطی، *مجمع الآداب*، ۱۱/۳).

تأسیس و اداره دارالسیاده‌ها[1] از دیگر وظایف نقبا بود (نخجوانی، ۱/بخش۱، ۲۰٤–۲۰۵). غازان برای مقبره خود دستور احداث مجموعه شنب غازان را داد که یکی از ابنیه آن دارالسیاده بود. در وقفنامه این مجموعه در مورد دارالسیاده و افراد شاغل در آن آمده است: «مرتّب که به مهمات دارالسیاده قیام نماید و خدمت سادات به موجب شرط واقف به جای آورد» (همدانی، *جامع التواریخ*، ۱۳۷۸/۲) و اقلام و اجناس آن را «فرش و طرح و بهای شمع و مذاب و عطر» و افراد برخوردار از آن را «سادات از نقیب که مقیم آنجا باشد و سادات آینده و رونده» و کارکنان مواجب بگیر آن را «از خادم و مطبخی و دیگر کارکنان که آنجا باشند» (همان). به نظر می‌رسد شرط پرداخت مقرری به سادات هر شهر و منطقه توسط نقیب، وجود دارالسیاده در آنجا باشد. «وظیفه‌ای که بنام سادات در دارالسیاده ممالک... مجری و مقررست بر سادات هر ولایت که دارالسیاده آنجا مبنی باشد مقرر دارد» (نخجوانی، ۱/ بخش۱، ۲۰٦).

گاهی نقبا مناصب سیاسی یا مالی را سرپرستی می‌کردند. برای مثال، نقیب شهر نجف، هنگامی که ابن بطوطه (۱٦۷–۱٦۸) از آنجا بازدید می‌کرد، در امور مالیاتی شهر منصبی را بر عهده داشت. همچنین بعضی از نقبا مانند نقیب شیراز، در محل نقابت خود رسماً مسئولیت قضاوت را بر عهده داشتند (شیرازی، ۱٦۳/۲). در مواردی دیده

۱. دارالسیاده از گذشته و به‌ویژه در دوره ایلخانی بسیار مورد توجه و تقویت بودند. دارالسیاده محلی بود که مکان استقرار و دفتر کار نقیب محسوب می‌شد و سادات برای دریافت مقرری و یا دریافت هر نوع کمک و مساعدتی به آنجا مراجعه می‌کردند. حقوق افراد و عواملی که در دارالسیاده کار می‌کردند از محل وقف و یا دیوان تأمین می‌شد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

می‌شود که نقیب شهر نقش سیاسی نیز ایفا می‌کند. بـرای مثـال، هنگـامی کـه شـاهزاده یسور، از شاهزادگان جغتای، به مشهد حمله کرد، امیـر بدرالـدین، نقیـب شـهر مشـهد، توانست با زیرکی او را فریب دهد و با غافلگیری نمایندگان او مانع تسخیر شـهر شـود. این امر باعث خوشحالی و خوشنودی زاید الوصـف ابوسـعید از نقیـب بدرالـدین شـد (سمرقندی، ۷۹–۸۰).

از دیگر وظایف نانوشته نقیب پناه دادن به سادات ستمدیده و شفاعت برای آنها نـزد حاکم و فرمانروای مغول بود. در برخی موارد که نقیب نمـی‌توانسـت از طریـق قـانونی حق مظلومی را بگیرد، با تحریک مردم بـرای تـأمین ایـن مهـم اقـدام مـی‌کـرد (قمـی، ٤٦١/٢).[1]

ایلخانان و سادات

مغولان به خاندان‌های بزرگ احتـرام مـی‌گذاشـتند و چـون سـادات نیـز از خانـدان پیامبر ﷺ بودند، مورد توجه و احترام مغولان بودند. به گفته همدانی (*جامع التواریخ*، ۲۲۳/۱) مغولان برای نسل و نسب چنگیز ارزش و اعتبار زیادی قائل بودنـد. بـی‌تردیـد این نوع نگرش به اصالت نسبی در اعتبار یافتن سـادات در دیـدگاه آنهـا مـؤثر بـود. در همین راستا کاشانی (۹۹) برای گرایش اولجایتو به تشیع می‌گویـد: «ای پادشـاه در دیـن اسلام کسی رافضی باشد که در یاساق مغول بعد از چنگیزخان اوروق او را قائم مقام او می‌داند و مذهب سنت این که امیری را به جای او سـزاوار مـی‌دانـد». ایـن نکتـه گـواه اهمیت سادات در دیدگاه ایلخان مغول است. ایرانیان علاقمنـد بـه تشـیع نیـز توانسـته بودند در دستگاه حکومتی مغول مناصـب مهمـی بـه دسـت آورنـد. از جملـه خواجـه نصیرالدین طوسی، خاندان جوینی و بسیاری دیگر در سطوح مختلفِ حکومتی حضـور داشتند. اینان با توجه به تشیع و یا گرایش‌های شیعی چنین اقبالی پیدا کرده بودند. برای

۱. هنگامی که در نیمه اول قرن هشتم سیدی به نام عبدالکریم بن محمد توسط گروهی از اعراب در نزدیکی فرات بـا زجر و شکنجه کشته شد، نقیب شمس الدین آوی مردم را به گرفتن انتقام تحریض کرد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

مثال، پس از فتح بغداد تفویض نقابت سادات عراق به سیدبن طاووس توسط هلاکو بی‌تردید به راهنمایی خواجه نصیرالدین طوسی بود. ایرانیان سنی مذهب نیز که به مناصب مهمی در دستگاه دیوانی دست یافتند، در تقویت و احیای نقابت نقش بسیار مهمی داشتند. خواجه رشیدالدین فضل الله، وزیر مقتدر ایلخانان، در زمان احداث ربع رشیدی، دستور داد تا در کنار آن، دارالسیاده‌ای نیز ساخته شود. اگرچه یکی از محققان تأسیس این مجموعه توسط رشیدالدین را تقلید از غازان در احداث شنب غازان دانسته است (بیانی، ٤٩٤/٢).

رویکرد سیاسی مثبت مغولان نسبت به تشیع امامی و اهمیت ویژه‌ای که به سادات می‌دادند، در احیای نقابت تأثیرگذار بوده‌است. یکی از محققان، سادات و تشیع را تقریباً در یک دسته قرار داده است. او در مورد دارالسیاده‌ها می‌نویسد: «بهتر است آن را تجمع‌گاه شیعیان بدانیم» (همان، ٦٤٥). او می‌نویسد: «به رؤسای شیعیان در سازمان روحانی–اداری مملکت اصطلاحا نقیب گفته می‌شد و رئیس کل شیعیان را نقیب النقبا می‌خواندند». شاید تعبیر مذکور خیلی دقیق نباشد، اما در آن دوره بین سیادت و عواطف شیعی قرابت بسیاری وجود داشت. خاندان ابن طاووس بهترین مصداق این ادعا است. مغولان به چند دلیل نسبت به تشیع امامی نگاه مثبت داشتند: ١- آنها در اولین برخورد نظامی در قلمرو اسلامی با حکومت‌های سُنی مواجه شدند؛ ٢- مأموریت هلاکو از طرف منگوقاآن برای اسقاط خلافت عباسی مطلوب نظر جامعه سُنی مذهب نبود؛ ٣- شیعیان امامی که قرن‌ها تحت ستم حاکمان سُنی در تقیه به سر می‌بردند دست کم از سقوط عباسیان ناخرسند نبودند؛ ٤- اسماعیلیه نیز که از شعب شیعه محسوب می‌شدند، در دشمنی با شیعیان امامی با اهل سنت در رقابت بودند؛ ٥- مغولان برای اداره جامعه ایران نیازمند یک گروه قابل اعتمادتری بودند و شیعیان از لحاظ سیاسی بیش از سایرین می‌توانستند این نیاز را برآورده کنند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

دستاوردهای سازمان نقابت در دوره ایلخانی

بی‌تردید توجه ایلخانان بـه نهـاد نقابـت پیامـدهای سیاسـی داشـت. برخـورداری از مقبولیت نسبی در بین مردم یکی از از نتایج این توجـه بـود؛ چـرا کـه سـادات در بـین مسلمین از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بودند. پذیرش منصب نقابت حتی از سـوی عـالمی برجسته از نسل پیامبر ﷺ نظیر سید بن طـاووس و دریافـت فرمـان مزبـور از دسـت مغولی غیر مسلمان حاکی از قابل تحمل بودن مغول‌ها بود. این نکته زمینه‌ساز ورود هر چه بیشتر مسلمین به دستگاه سیاسی و اداری مغول‌ها شد.

پذیرش منصب نقابت از سوی ابن طاووس گویای اهمیت این منصب است. خدمت به سادات و استفاده از فرصت‌های پیش آمده برای گسـترش تشـیع امـامی مـی‌توانـد از دلایل دیگر این پذیرش باشد. تأسیس مدارس علمیه شیعی، عهـده داری سِـمت قاضـی القضاتی (شیرازی، ١٦٣) و کمک به برپایی عدالت بین مسلمین از ایـن طریـق، اسـتفاده نقبا از موقعیت خود در ممانعت از ظلـم کـارگزاران حکومـت بـر مـردم بـا اسـتفاده از موقعیت رسمی و غیر رسمی، از زمـره منـافع ایـن منصـب بـوده‌اسـت (نخجـوانی، ١/ بخش٢، ٤٤٩-٤٥٠).

یکی از دلایل گسترش چشمگیر تشیع امامی در دوره ایلخانـان مغـول را بایسـتی در فراوانی سادات و حضور آنها در تمـامی شـهرها و حتـی روسـتاهای ایـران در آن دوره دانست. توجه حکومت به نقابت و تظاهر بسیار در لطـف بـه سـادات، نـه تنهـا باعـث تقویت این قشر در جامعه می‌شد، بلکه علاقه به اهل بیت را در میـان مـردم عـادی نیـز گسترش می‌داد. البته مهم‌تـرین نتیجـه ایـن کـار گسـترش تشـیع در جامعـه بـود. دوره ایلخانی نقطه عطفی در تاریخ تشیع است. بر خلاف تصـور رایـج کـه صـفویه را عامـل گسترش شیعه امامی در ایران می‌شناسد، دوره ایلخانی از ایـن حیـث اهمیـت بیشـتری دارد. سال‌های طولانی حاکمیت نظام سُنی بر جهان اسلام، شیعیان را به لاک تقیـه فـرو برده بود. سقوط عباسیان موجب عرض اندام شـیعیان شـد. ارتقـای چهـره‌هـای مطـرح علمی و سیاسی شیعی در نظام مدیریتی و کمک‌های مختلف آنها به گسـترش تشـیع در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

جامعه، فعالیت بیشتر علمای شیعه در حله عراق و توجه ویژه به جامعه سادات و احیـاء و تقویت نقابت، همه به گسترش شیعه کمک کردند. سادات نه تنها بـین شـیعیان بلکـه حتی بین اهل سنت نیز مقبول و محبوب بودنـد. ایـن نگـرش مثبـت، امکـان گسـترش مذهب شیعه را فراهم می‌کرد. این تأثیرگذاری در دربار اولجایتو نیز قابل مشاهده است. با مباحثات و مناظراتی که سید تاج الدین آوجی با علمای سُنی در حضور ایلخان انجام داد، توانست اولجایتو را تحت تأثیر قرار دهد به گونه ای که ایلخان نهایتاً مذهب شـیعه را اختیار کرد (کاشانی، ۹۹).

در دوره ایلخانی نقبا و نقیب النقباهای فراوانی در سراسر ایـران حضـور داشـتند کـه برشمردن همه آنها از عهده این مقاله بیرون است.[۱]

۱. از مشهورترین نقبای آن دوره می‌توان به اینها اشاره کرد:

حسن مختار معروف به تاج الدین، از ٦٤٥ تا ٦٥٢ نقابـت سـادات را در نجـف عهـده دار بـود (ابـن فـوطی، *مجمـع الاداب*، ٥٠٨/٤؛ همو، *حوادث الجامعه*، ١٣٧).

اسماعیل بن حسن بن علی مختار معروف به علم الدین نقیب نجف بـود. او از سـال ٦٥٢ صـاحب ایـن سـمت بـود (همان).

عبدالکریم بن احمد بن طاووس متوفای ٦٩٣، در عراق منصب نقابت را بر عهده داشت (مدرسی، ٥٩/٦).

عزالدین عربشاه بن قطب الدین مرتضی ابرقوئی نقیب ابرقو بود و ابن فوطی او را از نزدیک دیـده بـود (ابـن فـوطی، *مجمع الاداب*، ٢٥٠/١)

عقیل بن شهاب الدین که فقیه و نقیب شوشتر در نیمه دوم قرن هفتم هجری بود (همان، ٤١٢).

علی بن علی بن جعفر طاووس متولد ٦٤٧، در سال ٦٨٠ نقابـت علویـان در عـراق را بـه عهـده داشـت (آقـابزرگ تهرانی، ١٠٧).

علی بن احمد بن عمر اشتری متولد ٦٨١ ، نقیب کوفه بود (ابن فوطی، *مجمع الاداب*، ٤٦٤/٤).

علی بن جمال الدین احمد مدایني، در ٦٧٤ نقابت مشهد را عهده‌دار بود (همان).

علی بن محمد بن رمضان متوفای ٦٧٢، در سال ٦٦٧ نقابت علویان را در نجف، کربلا و حله بـه عهـده داشـت (ابـن فوطی، *حوادث الجامعه*، ٢١٥-٢١٦).

علی بن موسی بن جعفر طاووس، در سال٦٦٤ به سمت نقیب النقبای عراق منصوب شد (ابن عنبه، ١٥٦).

شمس الدین علی بن مختار، تا سال ٦٥٤ نقابت مداین را در دست داشت (ابن فوطی، *مجمع الاداب*، ٢٩٦/١).

محمد بن علم الدین بن اسماعیل، نقابت مداین را از سال ٦٥٤ عهده‌دار بود (همان).

محمد بن عبدالحمید بن عبدالله متوفای ٦٦٦، نقیب نجف و کوفه بود (ابن عنبه، ٢٢٢).

محمد بن علی بن موسی بن طاووس، او از سال ٦٦٤ نقیب النقبای عراق شد (ابن فوطی، *حوادث الجامعه*، ٢١٢).

احمد بن حسن بن موسی بن طاووس، نقیب بلاد فراتیه (جزیره) بود (افندی، ١٠٨/١).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

نتیجه

حمله مغولان به قلمرو اسلامی همه اقشار جامعه را دچار مشکل کرد. سادات نیـز از آسیب یورش مغولان در امان نماندند. مغولان خیلی زود تا حدی رفتار خـود را نسـبت به سادات اصلاح کرده و به‌طور روزافزون بر منزلت والای سادات در جامعه افزودنـد و گاهی بیش از گذشته، این قشر را معتبر و محترم شمردند. آنها نه تنها به حیات دسـتگاه نقابت پایان ندادند، بلکه به علل متعدد، بیش از گذشته به تقویـت آن پرداختنـد. دلایـل فراوانی برای این ادعا وجود دارد. تعداد بی‌شمار نقبا و نقیب النقباها در سراسر ایران آن روز یکی از این دلایل است. ایلخانان مغول اهتمام ویژه‌ای نسبت به احداث دارالسـیاده در همه جای کشور داشتند که توسط نقبا یا نایبـان آنهـا اداره مـی‌شـد. ایلخانـان امـوال منقول و غیر منقول بی‌شماری وقف این دارالسیاده‌ها می‌کردند کـه نشـانگر اوج علاقـه آنها نسبت به سادات بوده‌است. نقبا شاید بیش از گذشته مراقب استمرار سلسله نوادگان و نسل پیامبر ﷺ بودند. دفاع از حقوق سادات از جمله وظایف آنها بود. گـاهی نقبـا در مناطق ماموریت خود برخی مسئولیت‌های مالی، قضـائی و سیاسـی را نیـز عهـده‌دار می‌شدند. نقبا حتی در مواردی که به طریـق قـانونی در احقـاق حقـوق سـادات مظلـوم

امیر بدرالدین ساروی در سال ۷۰۸ نقیب مشهد بود (فصیحی خوافی، ۱۷/۲)

حسین بن تاج الدین آوی، در زمانی که ابن بطوطه از نجف دیدار داشت، منصب نقابت آنجـا را عهـده دار بـود (ابـن بطوطه، ۱۸۷).

عبدالمطلب بن مختار متوفای ۷۰۷، از نقبای عراق بود (ابن فوطی، *مجمع الاداب*، ۲۲۸/۲).

سید تاج الدین آوجی که از سوی اولجایتو نقابت همه کشور به ایشان تفویض شد (ابن عنبه، ۲۷۰-۲۷۱).

رضی الدین محمد نوه سید تاج الدین، پس از مرگ وی جانشینش شد (همان).

محمد بن علی بن محمد رمضان، از نقبای عراق بود که در موصل درگذشت (قمی، ۳۳۷/۱).

سید مهدی جلال الدین متوفای ٧٠٤، نقیب النقبای آذربایجان بود (کاشانی، ٤٢).

هبه الله بن فخرالدین یحیی متوفای ۷۰۱، نقیب ظاهریه بود (ابن عنبه، ۲۲۵).

جعفر بن ابراهیم بن حسین، نقیب النقبای فارس در عصر مورد بحث بود (زرکوب شیرازی، ۲۰۵).

نظام الدین حسین بن تاج الآوی، نقیب نجف در زمان ابن بطوطه بود (ابن بطوطه، ١٦٧).

حسین بن حسین علی متوفای ٦٤٥، نقیب بغداد بود (ابن کثیر، ١٩٦٦).

سید طاهر نقیب مشهد در زمان غازان خان بود (شوشتری، ١٦٥/١).

نقیب عمید متوفای ٦٦١، نقیب سیستان بود (*تاریخ سیستان*، ٤٥٥)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

توفیق نمی‌یافتند، از تحریک مردم به قیام یا شورش ابا نداشتند. وظیفه نقبا در امر توزیع مقرری بین سادات باعث نفوذ هر چه بیشتر آنها در بین سادات شده و این مهم بیش از پیش بر اعتبار و اقتدار آنها می‌افزود. افزایش روزافزون تعداد سادات علاوه‌بر اینکه بر تعداد نقبا می افزود، امکان انجام هر عمل نسبتا سازمان یافته را نیز فراهم می‌ساخت. با توجه به اینکه غالباً سادات شیعه مذهب بودند و از طرف دیگر آنها بین مسلمین پراکنده و از محبوبیت بیشتری برخوردار بودند، تشیع امامی گسترش چشمگیری یافت. لذا بایستی سادات و رهبران آنها یعنی نقبا را از عوامل و عناصر مهم گسترش تشیع امامی در این دوره قلمداد کرد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

منابع

- ابن بزاز، درویش توکل بن اسماعیل بن حاجی توکلی اردبیلی، صفوه الصفا، تصحیح غلامرضا مجد طباطبائی، تهران، زریاب، ۱۳۲۹ش.
- ابن بطوطه، شرف الدین ابو عبیدالله محمد بن عبدالله بن محمد ابراهیم، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ش.
- ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، طهران، دارالکتب الاسلامیه، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۰ق /۱۳۴۹ش.
- _____، کشف الحجه لثمره المهجه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴ش.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طبا طبا، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- ابن عنبه، سید احمد بن علی داودی حسنی، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، به کوشش دکتر نزار، بیروت، دارالمکتبه الحیات، ۱۳۹۰ش.
- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی، حوادث الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- _____، مجمع الآداب فی معجم الالقاب، به کوشش محمد کاظم، تهران، فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- ابن کثیر، ابوالفداء حافظ، البدایه و النهایه، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۹۶۶.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین اموی اصفهانی، مقاتل الطالبین، تحقیق سید احمد صقر، قم، دارالشریف الرضی، ۱۴۰۵.
- افلاکی، شمس الدین احمد العارفی، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیجی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۵ش.
- افندی اصفهانی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳.
- آقا بزرگ تهرانی، الانوار الساطعه فی المائه السابعه، به کوشش علی نقی منزوی، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۹۷۲/۱۳۹۲.
- بحرانی پور، علی و فاطمه حاجی آبادی، «رابطه سادات و حاکمیت: مبانی و معیارهای نفوذ سیاسی و اقتدار سادات در حکومت ایلخانان مغول»، فصلنامه علمی شیعه شناسی، شماره۱۶، دوره۶۲، تابستان، ۱۳۹۷، ص۱۳۶-۱۱۱. **Doi: 10.22034/SHISTU.2023.55176.1138**

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

– تاریخ سیستان، تصحیح ملك الشعراء بهار، به سعی و کوشش علی اصغر عبداللهی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۱ش.
– ترکمنی آذر، پروین، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، قم، موسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۳ش.
– جوینی، عطاملك، تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام محمد قزوینی، لیدن، مطبعه بریل، ۱۹۱۱.
– حمدالله مستوفی، ابن ابی بکر احمد بن نصر قزوینی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۹ش.
– خالقی، محمد هادی، دیوان نقابت، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.
– خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی، حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر، زیر نظر سید محمد دبیر سیاقی، تهران، چاپخانه گلشن، ۱۳۵۳ش.
– زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین الدین، شیرازنامه، اسماعیل واعظ جوادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.
– سجستانی، اقبالشاه بن سابق سجستانی، چهل مجلس یا رساله اقبالیه، تصحیح نجیب میل هروی، تهران، انتشارات ادیب، ۱۳۶۶ش.
– سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش.
– شوشتری، نورالله بن شریف الدین، مجالس المومنین، تصحیح سید احمد عبد منافی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۵ش.
– شیرازی، شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ وصاف)، تهران، ابن سینا و جعفری تبریزی، ۱۳۳۸ش.
– طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت الاعلمی، ۱۹۹۷.
– طهرانی، ابوبکر، تاریخ دیاربکریه، تصحیح نجاتی اوغال و فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶ش.
– عباسی، جواد، «سادات در دوره مغول»، تاریخ اسلام، شماره ۴، دوره ۳، زمستان ۱۳۸۱، ص۸۱-۷۵.
– عزاوی، عباس، تاریخ العراق بین الاحتلالین، قم، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ش.
– فصیحی خوافی، احمد بن جلال الدین محمد، مجمل فصیحی یا مجمل التواریخ، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹ش.
– کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]

– قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقاب، نجف، مطبعه حیدریه، ۱۳۷۶ق.
– کریمی، علیرضا و داود اصفهانیان، مناسبات متفکران و علمای شیعه با حکومت و قدرت از ایلخانان تا صفویه، رساله دکتری، استاد راهنما: داوود اصفهانیان، گروه تاریخ، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۶ش.
– ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، الاحکام السلطانیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۸.
– مدرسی تبریزی، محمد علی، ریحانه الادب فی تراجم معروفین بالکنیه و اللقب، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۷۳ش.
– میرخواند، محمدبن خاوندشاه، روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، علمی، ۱۳۷۵ش.
– نخجوانی، محمد بن هندوشاه، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، (جلد۱ بخش ۲: ۱۹۷۱، جلد۱ بخش۱: ۱۹۶۴، جلد دوم: ۱۹۷۶)، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علیزاده، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۱.
– همدانی، رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳ش.
– _____، مکاتبات رشیدی، تصحیح محمد شفیع، پنجاب، لاهور، ۱۹۴۵.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.48.67]